

نعل باژگونه

(تحلیل رمان حاجی آقا و نقد آرای منتقدان)

باقر صدری نیا - ابراهیم رنجبر

چکیده

حاجی آقا نوشته‌ی صادق هدایت (چاپ اول ۱۳۲۴ ش) رمانی است در دو سطح با عناصر خاص که تحول استبداد رضاشاهی به استبداد پنهان پس از فرار وی را به شکل خاص افشا می‌کند. در این مقاله ضمن تحلیل فرم و محتوای رمان، آرای منتقدان را نیز نقد می‌کنیم. در تحلیل فرم با استناد به عناصر موجود، نشان می‌دهیم که این اثر در شکل رمان ارائه شده است اما شرایطی دارد که می‌تواند به آسانی به نمایش درآید. خاصیت‌های موجود را که منتقدان را رهنسی کرده‌اند و سطوح حقیقی و تمثیلی را نشان می‌دهیم. در تحلیل محتوا شخصیت‌ها، زبان و عناصر مربوط به آن‌ها را نقد و بررسی می‌کنیم.

کلید واژه‌ها: رمان Novel، جدال Conflict، شخصیت character و طنز Satire

مقدمه

منتقدان در نقد و تحلیل رمان حاجی آقا نظریاتی ارائه کرده‌اند که حاکی است از بی‌توجهی به پیام اصلی نویسنده و جریان‌ات سیاسی بسیار مهم عصر وی و بی‌دقتی در جزئیاتی که بدون تعمق در آن‌ها نمی‌توان این رمان را به درستی نقد و تحلیل کرد.

سه چهار سال پیش از نشر این رمان، با فرار رضا شاه نقطه‌ی عطفی در تاریخ ایران به وجود آمد و راه‌های فراوان در پیش‌پای مردم ایران باز شد اما برخی از رجال ایرانی که منافع و

مناسب خود را در ادامه‌ی دیکتاتورمی دیدند، دیکتاتوری فرو ریخته را از نو احیا کردند و از این جهت موجبات بیزاری هدایت فراهم شد. چون پس از این حادثه دیکتاتوری اسلحه به استبداد فریب و تحمیق بدل شد، هدایت خود را موظف دید که مردم را آگاه کند. اثری نوشت که علاوه بر شرایط یک رمان، برخی شرایط نمایش‌نامه را هم دارد و می‌تواند به نمایش صحنه‌ای در آید.

اهمیت اثر تا حدی بود که عده‌ای کوشیدند آن را به تبلیغ مرام مکتب خاصی منسوب کنند که این خود موجب نقض غرض نویسنده و خیانت به او است. پس باید این اثر را چنان که هست شناخت.

منتقدان فرم، موضوع و ارزش ادبی حاجی‌آقا را نقد کرده و به کلیت آن با جزئیات حساب شده‌ی موجود در متن، دقت نگماشته‌اند و اغلب گفته‌اند که چرا چنان نوشته و نگفته‌اند که چرا چنین نوشته است. بررسی این نظریات و شناخت نسبتاً جامع این اثر مستلزم تحلیل بنیادی و جنبه‌ای آن است.

در تحلیل بنیادی قالب و محتوا در تحلیل جنبه‌ای شخصیت و زبان را با اتکا به جزئیاتی که از نظرگاه منتقدان دور مانده‌اند، به بررسی گرفته‌ایم.

فرم Form

لازار این رمان را «داستان دراز» (لازار، ۱۳۳۶: ۴۰۵) و یوسفی با این استدلال که «بافت و ساختمان درستی ندارد و هیچ واقعه و عاملی سلسله جنبان داستان نیست و کشش حوادث ضعیف است»، «داستان ناموفق»، (یوسفی، ۱۹۸: ۱۳۸۰) و عابدینی هم با استدلال عدم «هول و

ولای داستانی» شبیه یک مقاله دانسته است، (عابدینی، ۱۳۶۶: ۱۳۱/۱). از دیدگاه داریوش نمایش‌نامه‌ای است تقلیدی و موجب شرمندگی هدایت، (داریوش، ۱۳۸۰: ۷۷-۸۰ و ۸۲-۸۳). به نظر نگارنده یک رمان اجتماعی و سیاسی معاصر است که در دو لایه‌ی حقیقی و تمثیلی جریان دارد.

رمان است چون مستند، مخیل، دارای جدال^۱، (پک^۲، ۱۳۶۶: ۱۵) و متشکل از عناصر لازم برای رمان و بلندتر از حد متعارف داستان است.

مبلغ قابل توجهی از نقایص و نابسامانی‌های اجتماعی، سیاسی، بهداشتی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی دوران حاکمیت رضاشاه و رکود سیاه پس از او، در این رمان چنان انعکاس یافته است که در مصداق‌های غیر مخیل با آثار تاریخی مربوط مطابقت می‌کند.^(۱)

برخی از شخصیت‌های داستانی نیز به لحاظ این که یا بر زمینه‌ی تاریخی متکی و یا نماینده‌ی طبقه با شخصی هستند، مستند محسوب می‌شوند از جمله حاجی آقا، مراد و منادی الحق تخیل نویسنده در آفرینش و ترکیب شخصیت‌ها، طرح صحنه‌ها و ابداع استهزا و طنزهای پخته و مستحکم و نیش‌دار تقریباً در تمام صفحات کتاب به چشم می‌خورد.

این گونه استنادات و تخیلات با حجم، ساختار^۳ و طرح^۴ داستان - کوتاه یا بلند - تناسب ندارند.

-
- Conflict
 - John Peck
 - Elements
 - Structure
 - Plot

جدال

نویسنده بر زمینه‌ی شخصیت واقعی رجل یا رجالی از عهد پهلوی اول که در استحکام مبانی حکومت پهلوی دوم تاثیر تعیین کننده داشته^(۲) (ص ۶۶) شخصیت تخیلی و داستانی حاجی آقا را گزیده و رفتارهای پلیدی را به وی نسبت داده است که در کانون همه‌ی آن‌ها خود محوری، سودجویی و شهوترانی وی قرار دارد.

چنان که در تحلیل محتوا هم خواهیم دید، جدال در این رمان اغلب بین افکار و عواطف نویسنده و افکار و رفتارهای حاجی آقا جریان دارد و این خلاف عرف عالم رمان است.^(۳) کسانی که جدال از نوع مرسوم آن جسته‌اند، در این رمان کمتر یافته‌اند زیرا جدال را باید از نوع خاصی که ارائه شده و حادثه را در شکست تجدد و دموکراسی و پیروزی دیکتاتوری و نظام مبتنی بر غارت ثروت‌های ملی بجویم که آن گاه آتش خشم نویسنده شعله‌ورتر می‌شود و به حادثه‌ی استهزا و تحقیر می‌انجامد.

جاذبه و کشش **Attraction**

منتقدانی که کشش و جاذبه‌ای نیافته‌اند، می‌توانستند با تعمق، در این موارد ببینند: جدالی که هر چه پیش‌تر می‌رود، شدیدتر می‌شود؛ اسلوب مستحکم طنز که در کام خواننده‌ی اهل درد ذوق بدیعی می‌بخشد؛ چهره‌های تازه و مضحکی که قدم به قدم در وجود حاجی آقا کشف می‌شوند و جنگ سنت و تجدد یا استبداد و دموکراسی که به بیانی تمثیلی رقم خورده. (دو مورد اخیر پس از این خواهد آمد)

دیگر عناصر^۱ رمان

علاوه بر جدال می‌توان عناصر ساختار محکم، فرم، طرح، شخصیت، تکنیک، سبک، موضوع، درون مایه، فضا، صحنه و ... را در این رمان به آسانی نشان داد.

ساختار رمان سستی ندارد. همه‌ی عناصر با تعامل سیستماتیک، ساختاری را ساخته‌اند که هیچ عنصری علیه دیگری نیست. محتوا زبان لازم را پیدا کرده و فرم را ساخته است. سبک متناسب، همه‌ی این‌ها را تایید می‌کند. شخصیت‌ها - با توجه به دیدگاه نویسنده - به خوبی کشف یا خلق و وصف شده‌اند. البته اگر تمثیل‌ها را نادیده انگاریم، ممکن است نقایصی را در شخصیت‌ها نشان دهند.

آن چه در نگاه لغزان، ناقص به نظر می‌رسد، طرح^۱ این رمان است که این پرسش‌ها را به دنبال دارد: چرا حاجی آقا این همه مهم و محل رجوع عام و خاص است و چرا رجال رتبه اول مملکت نگران جان وی هستند؟

پاسخ پرسش نخست طنز و استهزای حادی در بر دارد: چون مکنت دارد و پاسخ پرسش دوم را باید در سطح تمثیلی جست: چون نماینده‌ی نظام دیکتاتوری و سنت فرسوده و ظالمانه است.

فرم نمایش‌نامه‌ای

درباره‌ی فرم این رمان بحث مفصلی لازم است اما ناگزیر به اختصاری قناعت کرده، برای روشن‌تر شدن موضوع نمونه‌ای را ذکر می‌کنیم: «در خست و چشم تنگی از پدرش دست کمی نداشت. هنوز حساب قران کهنه‌های زمان شاه شهید را فراموش نکرده بود و سر ده شاهی

- Elements

- Structure

الم شنگه به پا می‌کرد ... با وجود درآمد هنگفتی که از املاک و مستغلات و دکان و حمام و خانه‌ی اجاره و معاملات بازار و کارخانه‌ی کشفیای و پارچه‌بافی اصفهان و کار چاق کنی‌های کلان داشت و حتی با سفرای ایران در خارجه مربوط بود، اجناس قاچاق معامله می‌کرد، هر روز جیره‌ی قند خانه‌اش را می‌شمرد، هیزم را می‌کشید، بار و بندیل صیغه‌هایش را واری می‌کرد... رعیت‌ها و نوکرش را به چوب می‌بست» (ص ۳۹).

می‌دانیم که نویسنده این توان را داشت که روش روایت^۲ را به روش نمایش^۳ بدل کرده، اشخاص و رفتارهای دیگری را متناسب با منطق داستان بیافریند و این رفتارها را در اعمال و رفتارهای داستانی به نمایش بگذارد. آن گاه در حد قابل ملاحظه‌ای به حجم رمان افزوده می‌شد و داستان کاملاً شکل رمان به خود می‌گرفت نه نمایش‌نامه. انتخاب روش موجود می‌تواند دلیل پرهیز وی از اطاله‌ی کلام، به قصد توجه دادن عموم به لب مسائل در قالب یک نمایش همگانی باشد.

جزئیات دیگری هم هستند که این مدعی را تأیید می‌کنند از جمله به موارد زیر اشاره می‌کنیم: قیافه‌ی مضحک حاجی آقا که آمیزه‌ای از شتر و خرس است^(۴)؛ تضاد بیماری خاص او با تعدد زنانش؛ هستی او که مانند ده‌ی نگهبانی بر در حرم سرا است؛ اطلاعات تاریخی و علمی مضحکی که ارائه می‌کند؛ نفاق شدید او از بی‌حمیتی و ترس و طمع؛ سبک و زبان نویسنده که در هر سطر طنزی پخته و هماهنگ دارد؛ تعلیل‌های مضحک، از جمله: بزرگ‌ترین کار خیری

- Plot

- Telling

- Showing

که دستاویز رهایی حاجی آقا است، این است که مگسی را از کاسه‌ی آبدوغ خود نجات داده است.^(۵) (ص ۱۰۵)

در اجتماعی و سیاسی بودن آن تردیدی نیست. معاصر بودنش به معنی توجه دردمندان و گاهی مایوسانه به مسائل سیاسی و اجتماعی حاکم بر حیات مادی و معنوی مردم و نمایش استهزاگونه‌ی آن است که شاید بتواند منشأ اثری باشد.

چون در تمثیلی بودنش سخنی نگفته‌اند و این نکته جز با تأمل در جزئیات بعید است که به آسانی قابل استنباط باشد، برای اثبات شواهدی را ذکر می‌کنیم.

حاجی آقا با اعوان و انصارش تمثیلی از سنت استبدادی و دیکتاتوری غارتگری است که در تاریخ واقعی زمامدار آن رضا شاه بود.

مراد^(۶) تمثیلی از مردم، **گل و بلبل** تمثیلی از نسل جوان توده‌ی مردم و **منادی الحق** و طب جدید تمثیلی از تجدد دموکراسی مورد انتظار، پس از فرار رضاشاه است.

حاجی آقا (سنت استبدادی و دیکتاتوری) که جسم خودش را بسیار دوست می‌دارد و تشنه‌ی خون مردم است، پس از فرار رضا شاه بیمار می‌شود زیرا انتظار عام این بود که از بین برود. در حین بیماری او منادل الحق که نسخه‌ی ثانی نویسنده است، نقد و هتاک‌ی خود را با زبانی تند شبیه زبان راوی و گاهی تندتر از آن، بر پیشانی حاجی آقا می‌کوبد و بر اضطراب و بیماری وی می‌افزاید اما کاری نمی‌کند که به نابودی حاجی آقا منجر شود و ناچار صحنه را برای یکه‌تازی استبداد خالی می‌کند. حاجی آقا با وجود بی‌اعتقادی، به پزشکان متجدد مراجعه می‌کند و خود بیم آن دارد که این تمثیل تجدد و دموکراسی وی را بکشد چنان که پدرش را در زمان شاه شهید کشت ولی نه تنها نمی‌کشد بلکه در آرامش و تقویت او می‌کوشد تا آن جا که با بهشت

رؤیایی حاجی آقا برابری می‌کند. این تمثیل استبداد هر روز از تجدد دورتر می‌شود. استدلال ما این است که استبداد عهد نادرشاه و ناصرالدین شاه را بر استبداد رضاخانی ترجیح می‌دهد چون حادثه و ظالم‌پرورتر بود، حال آن که در مدتی رضاشاه را می‌پرستید؛ کشتن هزاران نفر و نابودی مرم شوروی (= نماینده تبلیغات دموکراسی) را برای هموار شدن راه خود لازم می‌داند؛ مردم را احمق و غافل می‌خواهد؛ متجد را بی‌غیرت می‌خواند؛ رجال، اعیان و تاجران نگران حیات وی هستند چون وی در تقویت دستگاه قدیم می‌کوشد؛ مراد هم چنان در خدمت او است و این یعنی مردم هیچ تحولی نپذیرفته‌اند و انتظار تجدد در حد شعار بی‌معنایی خواهد ماند و فراموش خواهد شد.

بیست سال است که عقیم شده است اما گل و بلبل با تولید بچه‌ی نامشروع برای وی، در ادامه‌ی نسل وی می‌کوشد و جز لذتی کور و دزدانه، بهره‌ای ندارد. بنابراین باید منتظر دوام سنت استبدادی بود. (ص ۱۰-۱۱، ۱۴، ۲۶، ۲۹، ۴۲، ۴۸، ۵۱-۵۵، ۵۸، ۶۲-۶۴، ۶۶-۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۸۶، ۹۲-۹۵، ۹۶-۱۰۲). جزئیات پراکنده اما متعامل و هماهنگ برای اثبات این نکات به حد کافی، هستند اما برای رعایت اختصار از ذکرشان پرهیز می‌کنیم.

با استناد به این توضیحات و جزئیاتی که به ضرورت اختصار، از آن‌ها چشم پوشیدیم، منتقدی که قسمت سوم این رمان را زاید خوانده است (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۲۲-۲۲۴) و آن که پایان آن را بی‌لطف تلقی کرده (یوسفی، ۱۳۸۰: ۱۹۸) چندان بر حق نیست و آن که آن را مقاله خوانده، به راه خطا رفته است.

فضا Atmosphere

فضای این رمان تاریک، محدود و گنبدیده است. بخش اعظم داستان در هشتی‌خانه‌ی حاجی آقا می‌گذرد. این هشتی از درون منتهی به اندرونی است که مانند آشیانه‌ی سباع بوی خون و مدفوع می‌دهد. خون موشی که آتش زده‌اند، (ص ۹۴)؛ خون دل زنانی که چون بندیان مقهور خشم و شهوت حاجی آقا هستند؛ خون دل مردمی که در لابه‌لای فرش‌های انباشته تا سقف و جواهر و اسناد املاک غضبی انباشته در گاو صندوق‌ها موج می‌زند ... و بوی کثافت چاهکی که «بچه را لب آن سرپا می‌گیرند»، (ص ۴۲ و ۹۴-۱۰۰).

بیرون این هشتی لجن حوض همسایه است که بوی گند آن هوای هشتی را سنگین کرده است و با امواج شکواییه‌ها و فحاشی‌های حاجی آقا، در آمیخته، فضا را تحمل‌ناپذیر می‌کند. محیط کوچک هشتی، ظاهر ناموزون و باطن دردانگیز حاجی آقا، در حاضران بی‌تاثیر نیست خصوصاً وقتی که آب دهانش بر روی مخاطب پرت می‌شود، زشتی‌ها را اهانت‌آمیز می‌کند، (ص ۹-۱۰ و ۳۶-۳۸).

ساختار Structure

جدال غیر متعارف این رمان عناصر آن را به طرز خاصی به کار گرفته است، بدان جهت ساختار خاصی دارد که آن را شبیه نمایش نامه کرده‌است.^(۷)

طرح Plot

طرح، متناسب با موضوع، مضمون، سبک و لحن است. اگر لزوم این هماهنگی را نادیده بگیریم، طرح با شکست مواجه می‌شود. انگیزه‌ها و تحلیل‌های به ظاهر سست، بیش از آن که ضعف طرح محسوب شوند، بر قوت و غنای طنز می‌افزایند و بی‌پایه و مایه بودن رجال و القاب و مفاخر آنان را به نمایش می‌گذارند، (ص ۲۸ و ۷۱-۷۲).

تکنیک Technique

نقایصی که برای ساختار این رمان بر شمرده‌اند، در واقع در برخی موارد به تکنیک آن وارد است. دخالت‌های غیر منصفانه‌ی راوی سخنانی را بر زبان اشخاص، خصوصاً حاجی‌آقا، گذاشته که در حد و شأن آنان نیست و این امر نقص بر رمان وارد کرده است. مثال‌های فراوانی می‌توان بر شمرد. از جمله پندهای حاجی‌آقا به پسرش (ص ۴۹-۵۰) از هر جنبه و لحاظ از عهده‌ی او خارج است.

پیام Message

پیام اصلی این است که مشتی نویسنده و شاعر با سلاح سرد سخن نمی‌توانند سدسکندر را بشکنند و استبداد را به دموکراسی تبدیل کنند.

لحن Tone

لحن رمان خشن و اهانت‌آمیز و القاکننده‌ی درد و حسرت است.

موضوع Subject

موضوع نقد وطن و هجو جامعه‌ی سیاست زده‌ای است که همه‌ی ارکان نظام‌های حاکم پیمان شوم اتحاد بسته‌اند که مردم را در سطح بروی نگه‌دارند تا کیسه‌های خود را پر کنند. استبداد طبقات حاکم هر روز سنگین‌تر می‌شود چنان که باید هر روز به دیروز حسرت برد. نماینده‌ی همه‌ی آن‌ها حاجی آقا است.

مضمون (تم، درون مایه) Theme

مضمون رمان نقد کسانی است که زیر پوشش شعار مقدس «خدمت به مردم و میهن»^(۸) خیانت به هر دو و پایه‌های استبداد و سنت فرسوده را هر روز محکم‌تر و نهال تجدد و دموکراسی را ریشه‌کن می‌کنند. (ص ۹۷).

منتقدان در باب مضمون و پیام آن سکوت و در باره‌ی موضوعش نظریاتی ارائه کرده‌اند. حال آنکه انگیزه‌ی اصلی نویسنده در نگارش این رمان، در کانون توجه عام و خاص قرار دادن همین مضمون است.

به نظر داریوش باید آن را در زمره‌ی ادب متعهد به سوسیالیسم جای داد، (داریوش، ۱۳۸۰: ۸۳). برای تایید این نظریه، در نگاه گذرا شواهدی توان یافت از جمله تقابل فقر توده با سرمایه‌داری کلان، طرف‌داری حاجی آقا از هیتلر و مخالفت با جنبش جدید شوروی و دشمنی هدایت با حاجی آقا، ... (ص ۹، ۱۸، ۹۹ و ۳۳).

علاوه بر این که محققان چنین تعهدی را مردود دانسته‌اند^(۹)، از تناسب این شواهد با جزئیات پراکنده‌ی دیگر و با مطالب پس و پیش خود و از ساختاری که تناسب و هماهنگی عناصر را با موضوع و مضمون رمان استلزام می‌کند، این نظریه به آسانی قابل رد است. هدایت با رضاشاه و رجال دستگاه او، (همایون کاتوزین، ۱۳۷۲: ۱۳۲-۱۳۳)، دشمنان دموکراسی و تجدد راستین

و کسانی که به هر نحوی مردم را استعمار و ارزش‌های حیات مادی و معنوی آنان را متزلزل می‌کنند، دشمنی بی‌رحمانه دارد و دشمنی هدایت با حاجی آقا از این بابت است نه از بابت ضدبلاشوایسم بودن او، (ص ۹۷) چون حاجی آقا از بلاشوایسم همان قدر بی‌اطلاع است که از نازیسم (ص ۴۸).

بر خلاف نظر آریان‌پور (۱۳۷۶: ۴/۱۲۲) هدف نویسنده، نوشتن «هجو نامه‌ی بازرگانان سودجو و سیاست‌پیشگان بی‌آب رو» نیست بلکه نشان دادن برهه‌ای از تاریخ، اشتراک منافع رجال و تجار در دیکتاتوری و تبدیل شدن حکومت به یک سیستم تجاری با امکانات وسیع است که منافع خود را در زیان مردم می‌جویند. نویسنده اهمیت این موضوع را با لحن و سبک مقرون به طنز و هجو، بیش‌تر نشان داده است.

نقد اجتماعی

به نظر یوسفی اساس موضوع آن «نقد اجتماعی» است لیکن غرضش دقیقاً روشن نشده است، (یوسفی، ۱۳۸۰: ۱۹۸). در این جا اجتماع به دو طبقه‌ی حاکم و محکوم تقسیم می‌شود، (ص ۴۹). نقد و طعن طبقه‌ی محکوم محدود و اغلب غیر مستقیم و گاهی مربوط به نحوه‌ی تلقی و استنباط خواننده است.

در نقد توده‌ی مردم، الگوی ذهنی نویسنده، مردم پاریس است، (ص ۸۲-۸۳ و ۹۶-۹۷). توده‌ی مردم نسبت به فقر و مسکنت خود جاهل و از حقوق مسلم خود غافلند. فریب «ظاهر آراسته و آهن و تلب» و امکانات زیاد و مقامات بلند طبقات غاصب را می‌خورند و ستم ایشان را تحمل کرده، «بله قربان» می‌گویند و به دیده‌ی حشمت می‌نگرند و روزگار خود را تیره‌تر می‌کنند، (ص ۹۰، ۴۹-۵۰، ۹۵-۱۰۰، ۳۹، ۵۰ و ۵۲). با همه‌ی این‌ها نویسنده به جای اهانت،

به دیده‌ی ترحم به توده می‌نگرد و بیداری آنان را ضروری تلقی می‌کند و با ایجاد امکانات تحول فرم رمان به فرم نمایش‌نامه و انتخاب لحن تند و زبان طنز نیش‌دار و استهزاآمیز و درشت‌نمایی مشکلات حاصل از ستمگری طبقات حاکم، مردم را به برخی مسائل سست‌کننده‌ی ارکان حیات معقول و قوف می‌دهد.^(۱۰)

در زیست‌بدوی و عقب‌مانده‌ی جامعه، به اعتقاد نویسنده، مقصر کسانی هستند که امور سیاسی، اقتصادی و اعتقادی مردم به نحوی به تدابیر، اعمال و تبلیغات آنان وابسته است و طنز و نقد اصلی کتاب خطاها، خیانت‌ها، تقلب‌ها، دروغ‌ها، تزویرها و کلاه‌برداری‌های آنان را باز می‌نماید، (ص ۴۸).

گفته‌ایم که مضمون این رمان نقد طبقه‌ی حاکم با مجموعه‌ی ساقه و دمش و نماینده‌ی جامع الاطراف آن حاجی آقا است با تعدادی اشخاص حاشیه‌ای.

ارکان نظام سیاسی از جمله رضا شاه، اطرافیان وی و همه‌ی ارکان حکومت را دزد و مغرض (ص ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۶۶، ۸۲ و ۳۳) وزرا، رجال و اعیان را شریک دزد و رفیق قافله، ممتلق و بی‌کاره می‌خواند، (ص ۳۰، ۶۴، ۷۴-۷۵، ۸۶ و ۹۲-۱۰۶) که از راه بی‌غیریتی و حیثیت‌فروشی نان می‌خورند، (ص ۱۳). «نظمی که زال‌ممد به شهر نو داد تمام بلدیہ ... با بودجه و متخصصینش نتوانست به تهران بدهد»، (ص ۳۷).

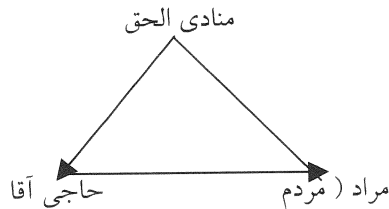
ادارات دولتی را اعم از عدلیه و نظمی و سجل احوال محل ارتشا و اتلاف حقوق ضعفا قلمداد می‌کند، (ص ۲۱-۲۲ و ۶۴). ارتش چوبی است در دست شاه که بر سر مردم می‌کوبد، (ص ۲۸ و ۷۱-۷۲). موسسات فرهنگی از جمله ارگان‌های خبری و فرهنگستان، محلی برای سوء استفاده‌های گوناگون هستند، (ص ۸۴-۸۵). شاعران، به استثنای گروهی انگشت‌شمار، برای

کسب نام و نان تملق جباران را می‌گویند، (ص ۸۸). این چرخش پریشان جامعه، حول محور بی‌نظامی، باعث شده است که دموکراسی وسیله‌ای برای احتکار دارو و غذای مردم باشد، (ص ۲۹) و ... اگر جامعه درست بچرخد ارکان نظام‌های حاکم جامعه « سپور سرگذر » می‌شوند، (ص ۹۷).

نقد جنبه‌ای (محتوا)

شخصیت‌ها

سه شخصیت عمده و تمثیلی استوانه‌های این رمان محسوب می‌شوند: مراد، حاجی آقا و منادی‌الحق و مصالح سازنده‌ی ساختمان آن جزئیات مربوط به جدال‌های گوناگون میان این سه هستند که بدون آن، رمان شکل نمی‌گیرد. روابط موجود را می‌توان بدین شکل نشان داد:



نوک پیکان را به معنی حمله و خصومت و رأس هرم را به معنی اشراف تلقی کنید.

مراد

در سال‌های حاکمیت دیکتاتوری رضا شاه، نفس‌ها در سینه حبس و زانوی توده زیر بار فقر خم شده است. نفسی می‌کشند و « بله قربانی » می‌گویند و تماشا می‌کنند. با برافتادن این دیکتاتوری تماشا به انتظار دموکراسی و آزادی بدل می‌شود. اما این بار دیکتاتوری با شعار مردم

فریب « خدمت به مردم و میهن » تاریک‌تر و سنگین‌تر می‌شود. باز مردم را در قالب مراد می‌بینیم که « بله قربان » می‌گویند و دست بر سینه در خدمت نماینده‌ی دیکتاتوری جدیدند اگر چه در عمق دل ناخشنودند، (ص ۹، ۵۷، ۱۰۵).

حاجی آقا

تأمل در زندگانی مظلومانه‌ی مردم ایران و مشاهده‌ی خیانت‌های پنهان و آشکار جاه‌طلبانه‌ی حاکمان هدایت را از محیط‌زندگی خود بیزار^(۱۱) و برای افشاگری و کین‌کشی وادار می‌کند. برای انتقام و افشای « این همه دروغ » و بی‌شرفی (فرزانه، ۱۳۸۰: ۱۴۸) چه چیزی بهتر از زمانی است که متضمن شرایط یک نمایش‌نامه و رسواکننده‌ی شخصیتی باشد نماینده‌ی تمام ارکان استبداد.

حاجی‌آقا تمثیل سنت استبداد سرشت، دیکتاتوری رضا شاه و استبداد مرموز زیرلوی استبداد پس از او است. چون این سنت اغلب نظام‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی حاکم بر جامعه را در بر می‌گیرد، او باید ماهیتی مرکب داشته باشد تا بتواند خصایل و مشخصات این گونه نظام‌ها و ماهیت‌ها و چهره‌های رجال حامی و مجری آن را افشا کند. بدین جهت از این ضد قهرمان بر زمینه‌ی شخصیت‌های واقعی رجال حامی استبداد، شخصیتی مرکب می‌پردازد اهریمنی، تشنه‌ی خون انسان، بی‌شرف و منافق که از هر ناکسی خوبی و رویی در مجموعه‌ی چهره‌ها و خصایل خود دارد. مجسمه‌ی خور و خواب و خشم و شهوت و به دیدی تخیلی‌تر کاریکاتور شیطان است با آن انانیت، کبر و دشمنی اساطیریش با آدمی زاد.

جدال لازم داستان که حادثه از آن خیزد، در این رمان بین این ضد قهرمان و نویسنده درگرفته است؛ حادثه شدت گرفتن بیماری ضد قهرمان است به علت شایعه‌ی دموکراسی موهوم و

تجدد شکست خورده. بابهودی یافتن وی به چاقوی جراحی پزشکان متجدد، پیروزی استبداد و شکست تجدد هم چنان تثبیت می شود.

بی عنایتی منتقدان بدین نکات، از ارزش و خواص داستان این رمان، در نظر آنان، کاسته است اما آن قدر که گمان می برند، برحق نیستند.

بررسی جدال موجود و منحصر به فرد، هم عنصر جدال را بر ملا می کند و هم در معرفی چهره‌ی حاجی آقا و سنجش ارزش کار نویسنده، مفید تواند بود. نویسنده گام به گام پیکر و خواص او را کامل تر و روشن تر می کند و دم به دم ضربه می زند.

جدال نویسنده با حاجی آقا

نخستین جدال نویسنده با این ضد قهرمان که طنز نیرومندی هم القا می کند، در انتخاب نام و لقب « حاجی آقا ابوتراب» و انتساب رفتارهای نامتناسب با صاحب چنین عنوانی، خودنمایی می کند.

دومین جدال، به صورت خصوصیت آشکار و بدون دلیل و بی مقدمه، در وصف ظاهر وی تجلی می کند: چون در مشیت قلم نویسنده او باید با اعمالی شیطنی متولد شود، پس باید زشت روی و ناموزون باشد. مثلاً بالا پوش شتری و لب‌هایی که مرتب آب دهان به روی مخاطب می پاشد، (ص ۹، ۲۹ و ۶۴) وی را شبیه شتر؛ پیه شکم برآمده، سینه‌ی پرپشم، (ص ۵۳)، بالا تنه‌ی بلند، پاها و قامت کوتاه، پشت خمیده، گشاد راه رفتن، دست و پاهای «کپلی، خپله و پرپشم و پيله» و ته ریش مانند «قالیچه‌ی خرسک»^(۱۲) (ص ۹، ۳۶ و ۳۷) وی را شبیه خرس نشان می دهند. بعید نیست که «صدای نکره»، (ص ۹) یادآور صاحب «انکراالصوات»^(۱۳) باشد. به خواست نویسنده باید قامت و رویی متناسب با یک نمایش‌نامه‌ی مضحک داشته باشد که

دارد. باد فتق (ص ۲۶) مزید بر علل رسوایی او است. طنز در این تندیس‌پردازی مضحک زمانی به استهزا می‌کشد که وی جسم خود را بسیار عزیز و روانش را بی‌اهمیت تلقی می‌کند، (ص ۵۸).

البته باید این گونه توصیف را به خصومت و فحاشی تعبیر کرد چون در ترازوی نقد اجتماعی و منطق داستان چیزی نمی‌سنجد.

درجه‌ای برتر از این، جدالی است که در اختلاف عواطف نویسنده با رفتارهای حاجی آقا به چشم می‌خورد، رفتارهایی که فرهنگ عمومی جامعه آن را مردود نمی‌داند اما به لحاظ عواطفی خاص که در حیات خصوصی نویسنده سراغ داریم، او را می‌آزارند. بنابراین کین عواطف آزرده‌ی خود را به نیش قلم و به زبان طنز مقرون به استهزا از حاجی آقا می‌کشد؛ از جمله: حاجی آقا گوشت، جگرک و سیرابی را آن قدر دوست دارد که برای لقمه‌ای گوشت کسی را به کشتن می‌دهد، (ص ۱۱-۱۲) و بالاتر از آن، تصور می‌کند که جنگ جهانی دوم بدان جهت شعله‌ور است که هیتلر قوطی‌های پر از جگرک و سیرابی به مردم ایران بفرستد، (ص ۶۹-۷۰ و ۱۰۱)؛ آزار حیوان و انسان در قاموس ذهنیات او اهمیتی ندارد مثلاً وقتی موشی را می‌بیند که آتش زده‌اند، غم نفتی را می‌خورد که روی آن ریخته‌اند، (ص ۷۳، ۹۴)؛ به خوردن، مشت و مال حمام، خواب، زن، پول، شراب، قمار و جاسوسی از صمیم دل ایمان دارد، (ص ۴۵-۴۷) بنابراین سطح تفکرش از رخت خواب و آشپزخانه و آب دست‌خانه فراتر نمی‌رود و بدین جهت نمی‌تواند ایمانی اصیل به شعایر دین داشته باشد، (ص ۴۶، ۵۱ و ۹۱)؛ از شأن علم و علمای بی‌خبر است، (ص ۵۶-۶۳ و ۷۱)؛ بلشویسم همان نازیسم است با این تفاوت که شوروی چشم به اموال او دوخته است ولی هیتلر خود را حافظ آن می‌داند، (ص ۴۸ و ۶۹)؛

حسابگریش به بی‌حمیتی می‌کشد، (ص ۶۰)؛ از سایه‌ی خود می‌ترسد و اغلب تعادل روانی ندارد، (ص ۱۰، ۲۵-۲۶ و ۱۰۱)؛ دماغش را با صدای بلند و با گوشه‌ی لباسش می‌گیرد، (ص ۱۲، ۵۸ و ۱۰۱)...

این توصیف‌ها جز نقص و ضعفی که وارد تکنیک و طرح رمان می‌کنند، فایده‌ای ندارند و اتهام دخالت دادن راوی را به نویسنده وارد می‌سازند. چرا نویسنده چنین کاری کرده است؟ این خود دلیلی است بر این که نویسنده قصد داشته است که این رمان قابلیت داشته باشد که به نمایش در آید.

در درجه‌ی برتر و اساسی‌تر، نویسنده به جای مدعی‌العموم عمل می‌کند. به او رفتارهایی نسبت می‌دهد که در جبهه‌های مخلف دین و دنیای مردم است. آن‌گاه به دفاع از مردم بر می‌خیزد که در این موارد زبان و طنز قوت و طرح و مضمون اهمیت بیش‌تری می‌یابد. از جمله به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

رفتارهای غیر انسانی با زنان می‌کند که از مرده و مطلقه و زنده هفده تن در بند حرم سرای او بوده‌اند و هستند، (ص ۱۷، ۴۱ و ۵۹)؛ چشمانش در پی‌زنان محل می‌دود اما ادعای معتمدی محل می‌کند، (ص ۴۲-۴۳ و ۱۶)؛ توده‌ی مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند که دسته‌ای مستحق کشتند که باید کشت و دسته‌ای مستحق کتک و توهینند که باید مانند فیل چوب بر سرشان زد، (ص ۹-۱۲ و ۱۵)؛ کشتن هزار نفر برای تثبیت موقعیتی که به نفع او است، رواست، (ص ۹۶)؛ هیتلر باید همه‌ی روس را بکشد که چشم به مال وی دوخته‌اند، (ص ۶۹)؛ سگ را بر آدمی زاده‌ی درویش ترجیح می‌دهد، (ص ۹۸)؛ مردم جامعه را احمق و مطیع می‌خواهد و دوست و دشمن را وسیله‌ی انباشتن مال می‌داند، (ص ۹۵، ۵۲ و ۱۶)؛ نفاقش تا جایی است که تملق

فاسق زنش را می‌گوید، (ص ۶۰)؛ در زمان رضاشاه مداح او است و زیر پوشش شعار خدمت به این «قائد عظیم الشان» مقاصد دیکتاتوری و مال‌اندوزی خود را از راه‌های مذموم مختلف دنبال می‌کند و پس از فرار او هتاک او می‌شود و از مردم بتی می‌سازد و با شعار خدمت به مردم و میهن و حمایت از دموکراسی، پایه‌های استبداد نوین را مستحکم می‌کند و تحت عنوان «وظیفه‌ی اجتماعی» هر روز بر قیمت‌اجناس می‌افزاید تا در آمد مستغلاتش سر بر آسمان زند، (ص ۶۳، ۶۰، ۲۷، ۵۱-۵۵).^(۱۴)

زمینه‌ی واقعی شخصیت حاجی آقا چه کسی یا کسانی است؟ با وجود نظریاتی که برای یافتن پاسخ این سوال ارائه کرده‌اند، (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۲۵-۲۳۲) جای بحث مستوفای باقی است.

منادی الحق

منادی‌الحق نسخه‌ی ثانی نویسنده است که در قالب شاعری منزوی و دگراندیش، تجلی می‌کند، (ص ۸۴). نویسنده خود را گاهی در منزلت راوی، با دخالت‌های به جا و نابه جا و گاهی در جلد منادی الحق نشان می‌دهد. مثل نویسنده مثل مجسمه‌سازی است که در محیطی آلوده، متعفن و پر از کثافت، مجسمه‌ای بسیار زشت و متناسب با آن ساخته است. راوی را چون عالم تشریح، فرستاده است که در اندرون مجسمه زشتی‌ها را بکاود و زیر ذره‌بین نگاه طنز، درشت بنمایاند.^(۱۵) از این هم دلش خنک نشده، منادی‌الحق را به جای نقاد زیر دست که لحن و زبانی تند دارد، فرستاده است که اگر تماشاگران چیزی از زشتی‌ها و ناموزونی‌ها را فرو گذاشتند، به زبان صریح و با صدای بلند به یاد خلق آورد. این گونه دخالت‌ها چنان تند و چشم‌گیرند که

مضمون و پیام رمان را تحت الشعاع قرار داده‌اند. در واقع تکنیک و طرح رمان از این سه جهت تضعیف شده‌اند.

با ورود منادی‌الحق چیزی به داستان افزوده نمی‌شود زیرا آن چه او به لحن تند و صریح می‌گوید، در پس و پیش سخن رانی وی به تعریض و کنایه آمده و برای خواننده قابل فهم است. پس چرا با وجود شناختی که از حاجی آقا دارد، پیش او می‌رود و به چه دلیل مدتی طولانی در محضر او می‌نشیند؟ برای هیچ یک از این‌ها دلیلی نتوان یافت. این خود بهانه‌ای است برای انتساب ضعف تکنیک به این رمان؛ هر چند فرصت خوبی برای نقد شعر به دست می‌آید تا نویسنده نظریات خود را ابراز کند و محل مناسبی برای به کار گرفتن لحنی تندتر و بیانی فخیم‌تر و مستحکم‌تر پیدا شود، (ص ۶۳-۹۳).

دیگر شخصیت‌ها تشخیص قابل بحثی ندارند و فقط محرک‌هایی محسوب می‌شوند برای به سخن واداشتن حاجی آقا و باز نمودن چهره‌هایی تازه از وی. این گونه شخصیت‌ها را غربیان فویل (Foil) می‌نامند.

زبان

گونه‌ی زبان این رمان طنز است. طنز تند، زننده، قوی و غنی؛ تعبیرات بدیع، متنوع و نامکرر؛ مثل‌های متعارف، واژگان و اصطلاحات زنده و پویای عامیانه، جملات کوتاه و تکرر فعل‌ها به زبان این کتاب استحکام، غنا، صمیمیت و جاذبه‌ی خاصی بخشیده است چنان که این زبان را فقط در این اثر توان یافت. بیان گاهی هنری، غیر مستقیم و به اصطلاح عامیانه «پر از گوشه و کنایه» است. اینک یک نمونه: (حاجی آقا خطاب به نوکرش می‌گوید که همدیگر را خوب می‌شناسند) «شما گمان می‌کنید که پول علف خرسه، یادش به خیر! ... سیاهه‌ی مرحوم ابوی

را پیدا کردم بیست نفر از وزرا و کله‌گنده‌ها را دعوت کرده بود. می‌دانی مخارجش چه قدر شده بود؟ شش هزار و دو عباسی و سه پول. امروز بیا به مردم بگو زمان شاه شهید خدا بیامرز با جندک خرید و فروش می‌شده، کی باور می‌کنند؟ من هیچ وقت یادم نمیره. خونه‌ی مرحوم ابوی یک بقلمه درست کرده بودند. هیچ می‌دانی بقلمه یعنی چه؟ بوقلمون را می‌کشند می‌گذارند بیات می‌شه. بعد اريت می‌کنند و تو شکمش را از آلو و قیسی پر می‌کنند. این بقلمه را همچین پخته بودند که توی دهن آب می‌شد ... (آب دهنش را فرو داد و چشم‌هایش به دو دو افتاد) خوب، من بچه‌سال بودم. شبانه بوقلمون را از زیر سبد روی آب انبار در آوردم و نصف بیش‌ترش را خوردم. خدایا از گناهان همه‌ی بنده‌هایت بگذر... فردا صبح ... همین که مرحوم ابوی خبردار شد، یک دده سیاه داشتیم ... انداختن گردن او آن قدر چوبش زدند که خون قی کرد و مرد. اما من مفر نیامدم. کسی هم نفهمید که من بودم. پشتش هم اسهال خونی شدم و تو رخت خواب خوابیادم». (ص ۱۱-۱۲)؛ به صراحت قابل استنباطند: لاف حاجی آقا در باره‌ی پدرش، ولعش به گوشت‌خواری و لذات حسی پست، عادت دزدی از ایام کودکی، گردش سخنش بر مدار پول و خاطرات پست و بیزار کننده‌اش؛ حکومت‌های ایرانی که هر روز بدتر می‌شوند؛ همپالگی بودن «وزرا و کله‌گنده‌ها» با تاجران جلاد سود جود؛ روند وضع مردم در دوره‌ی سلطنت دو شاه که هر روز بدتر می‌شود؛ بی‌ارزش بودن خون آدمی؛ گرانی‌های باور نکردنی؛ شیوع تفکر عوامانه و ...

زبان رمان گاهی در حد یک بیانیه صریح می‌شود. همین حاجی آقا در پند پسرش می‌گوید: «توی دنیا دو طبقه مردم هستند: بچاپ و چاپیده. اگر نمی‌خواهی جزو چاپیده‌ها باشی، سعی کن که دیگران را بچاپی. سواد زیادی لازم نیست، آدم را دیوانه‌می‌کند و از زندگی عقب

می‌اندازه ... چهار عمل اصلی را که یادگرفتنی کافی است تا بتوانی حساب پول را نگاه‌داری و کلاه سرت نره ... بند کفش تو سینی بگذار و بفروش خیلی بهتره تا بری کتاب ... یادگیری سعی کن پررو باشی ... از فحش و تحقیر ... نترس ...» (ص ۴۹). هر عبارتی معنای حقیقی و مستقیم خود را عرضه می‌کند نه بیش‌تر.

نتیجه

حاجی آقا رمان است نه داستان و مقاله اما شرایط و قابلیت تبدیل به نمایش‌نامه را دارد. پیام مهم سیاسی و اجتماعی در جهت بیداری، منافع و آزادی مردم ایران در آن نهفته است. از تعهد و تبلیغ مرامی که زیر لوای سوسیالیسم دیکتاتوری نوینی را می‌پرورد، به دور و چنین سیاستی آماج حملات هدایت است. مردم بد نیستند اما بدبختند. با همین مردم مفلوک، اگر فاندی دانا، دل سوز و کافی در میان باشد، کارها توان کرد.

یادداشت‌ها

(۱) اگر تمام نمونه‌هایی را که استخراج کرده‌ام، ذکر کنم، کلام به درازا می‌کشد. برای تفصیل رک: آل احمد، ۱۳۴۳؛ اتابکی، ۱۳۷۱؛ استوارت، ۱۳۷۰؛ اسکراین، ۱۳۶۳؛ باستانی، ۱۳۶۷؛ تیرائیان، ۱۳۷۱ (جلد اول)؛ خامه‌ای، ۱۳۷۲ و قاسمی، ۲۵۳۷. (۲) «مگر مسؤول وضعیت کنونی ننه‌ی حسنه؟ نتیجه‌ی مستقیم کار او نه ... مگر همین‌ها که سرکارند پادوی او نبودند؟ ... استادهای او این‌جا هستند. خودش هم آلت بود، مسخره بود»، (ص ۶۶) (۳) درباره‌ی جدال متعارف و مرسوم عالم رمان رک. پک، ۱۳۶۶: ۱۶ و ۸۵ و بهشتی، ۱۳۷۵: ۲۸. (۴) توضیح این در بررسی شخصیت حاجی آقا خواهد آمد. (۵) جزئیات دیگر را می‌توان در این صفحات نیز

دید: ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۶۹ و ۹۳. نام‌های مضحکی را که برای شخصیت‌ها داده است، نباید فراموش کرد. (۶) به تشابه سه حرف «م ر د» در کلمات مراد و مردم توجه شود. (۷) بحث مختصری در این مورد پس از این خواهد آمد. (۸) نویسنده‌ی این شعار را بدین صراحت ذکر نکرده است اما امکاناتی به دست داده است که بدون تردید آن را استنباط و باور کنیم. (از جمله ص ۱۸، ۵۵، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۰۴ و ...) (۹) رک. خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۳۲۰؛ فردید، ۱۳۴۹؛ ۳۸۸؛ فرزانه، ۱۳۸۰؛ ۴۲۷؛ همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۰۴، ۲۲۲ و ۱۳۸۰: ۳۴). (۱۰) درباره‌ی اوضاع مردم به نمایندگی مراد رک. ص ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۷، ۳۹، ۴۹، ۵۰، ۵۲-۵۳، ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۸۶، ۸۹ و ۹۵-۱۰۰. (۱۱) درباره‌ی بیزاری هدایت رک. فرزانه، ۱۳۸۰: ۳۹۳. (۱۲) نویسنده عملاً از واژه‌ی «خرسک» استفاده کرده است که به تشبیه ضمنی مورد نظر راه‌نمایی کرده باشد. (۱۳) در قرآن درازگوش به «انکراالصوات» متصف است. (لقمان، ۱۸/۳۱). (۱۴) برای موارد دیگر رک: ۱۰، ۱۲، ۲۶، ۶۶-۶۷، ۶۹، ۸۶، ۹۲، ۹۵. (۱۵) در باب دخالت راوی بحث مفصلی توان کرد. برای نمونه رک: پند حاجی آقا به پسرش (ص ۴۹-۵۰) و نقد حاجی آقا از رضا شاه فراری (ص ۶۶-۶۸). در این دو مقوله زبان، بیان، لحن، اصطلاحات و اطلاعات تاریخی فراتر از ذهن و زبان حاجی آقا است. دیگر در این صفحات قابل پی‌گیری است: ۱۰، ۱۲، ۲۱-۲۲، ۲۹، ۳۲، ۴۰، ۵۲، ۵۶، ۸۲-۸۳، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸.

فهرست منابع

- ۱- آل احمد، جلال، (۱۳۴۳)، یک چاه و دو چاله، تهران: انتشارات رواق.
- ۲- اتابکی، پرویز، (۱۳۷۱)، «از تبار آدمیت»، کتاب پاژ، بهار ۷۱، شماره ۴: ص ۴۸-۶۰.

- ۳- استوارت، ریچارد، (۱۳۷۰)، در آخرین روزهای رضا شاه، تهران: انتشارات معین.
- ۴- اسکراین، سرکلارمونت، (۱۳۶۳)، جنگ‌های جهانی در ایران، ترجمه حسین فراهانی، تهران: موسسه انتشارات نوین.
- ۵- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۶۷)، از سیر تا پیاز، تهران: نشر علم.
- ۶- بهشتی، الهه، (۱۳۷۵)، عوامل داستان، تهران: انتشارات برگ.
- ۷- پیک، جان، (۱۳۶۶)، شیوه تحلیل رمان، تهران: نشر مرکز.
- ۸- تبرائیان، صفاءالدین، (۱۳۷۱)، ایران در اشغال متحدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۹- خامه‌ای، انور، (۱۳۷۲)، خاطرات سیاسی، پنجاه نفر و سه نفر، تهران: نشر گفتار.
- ۱۰- داریوش، پرویز، (۱۳۸۰)، «ادای دین به صادق هدایت»، به کوشش علی دهباشی، یاد صادق هدایت، تهران: نشر ثالث، ص ۵۹-۱۰۰.
- ۱۱- عابدینی، حسن، (۱۳۶۶)، صد سال داستان نویسی در ایران، (جلد اول)، تهران: نشر تندر.
- ۱۲- فردید، احمد، (۱۳۴۹)، «اندیشه‌های هدایت»، گردآوری محمود کتیرایی، کتاب صادق هدایت، تهران: انتشارات اشرفی، ص ۵۸-۷۳.
- ۱۳- فرزانه، م.ف.، (۱۳۸۰)، آشنایی با صادق هدایت، تهران: نشر مرکز.
- ۱۴- قاسمی، ابوالفضل، (۲۵۳۷)، اسناد محرمانه‌ی خفقان ایران، تهران: نشر سپهر.

۱۵-لازار، ژیلبر، (۱۳۳۶)، «آثار صادق هدایت»، ترجمه رضا سید حسینی، یاد بودنامه‌ی صادق

هدایت، تهران: امیرکبیر: ص ۱۴-۳۲.

۱۶- هدایت، صادق، (۲۵۳۶)، حاجی آقا، تهران: انتشارات سازمان جاویدان.

۱۷- _____، (۱۳۴۲)، سگ ولگرد، تهران: امیرکبیر.

۱۸- همایون کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۷۲)، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، تهران:

طرح نو.

۱۹- _____، (۱۳۸۰)، «هدایت و ادبیات جدید فارسی»، ترجمه فیروزه مهاجر، به

کوشش علی دهباشی، یاد صادق هدایت، تهران: نشر ثالث: ص ۲۱-۵۰.

۲۰- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۰)، «رندی اندیشه‌ور»، به کوشش علی دهباشی، یاد صادق

هدایت، تهران: نشر ثالث: ص ۱۶۳-۲۰۷.